

The Impact of Local Examinations and Investigations on the Case of the Judge' Conscious about his Knowledge

Mohammad Rasoul Ahangaran¹, Mojtaba Mohammadi Zadeh Kermani Nejjhad^{2}*

1. Full Professor, College of Farabi, University of Tehran, Tehran, Iran

2. Instructor, Payame Noor University, Tehran, Iran

(Received: May 21, 2018; Accepted: September 6, 2018)

Abstract

The effects of each local examination and investigation on the knowledge of the criminal prosecutor, with regard to the nature and the shape of influence on two substantial and procedural forms is imaginable. However, the legal assumption is based on the "presumption" of all of the states of issuing the local examination and investigation under the Article 221 of the Islamic Penal Code. This article aims to prove the case when the prosecutor "directly observe" the subject of the accusation to prove the assumption of the "reason in its specific sense". It has been concluded that the effect of each procedural and substantial local examination and investigation on the knowledge of the prosecutor is relevant in spite of the rule "having a way to criminal reasons". In the case when it is against the other reasons (being horizontal) it is in the "length" of the will of the judge and precedes the other reasons in their general sense and to prove this argument it brings the section A of the Article 302 in the Code of Criminal Procedure and the examination of the dead body as witness. The most important effects of knowing the knowledge gained through direct observation as "a reason in its specific sense" rather than "to presume" all cases of examination are the priority of the reason over presumption and the definitiveness of the verdict.

Keywords: Presumption, Examination, the Knowledge of the Judge, Reason, Direct Observation.

* **Corresponding Author:** mjtabamohamadikermani@gmail.com

پژوهش‌های فقهی، دوره ۱۶، شماره ۲، تابستان ۱۳۹۹
صفحات ۲۴۸-۲۱۹ (مقاله پژوهشی)

تأثیر معاینه و تحقیق محل در اقناع وجدان علم قاضی

محمد رسول آهنگران^۱، مجتبی محمدی‌زاده کرمانی‌نژاد^{۲*}

۱. استاد، پردیس فارابی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

۲. مربی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۲/۳۱؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۶/۱۵)

چکیده

تأثیرات هر یک از معاینه و تحقیق محل بر علم دادرسی کیفری، با توجه به ماهیت و شکل تأثیرگذاری، بر دو قسم ماهوی و شکلی تصورشدنی خواهد بود و این در حالی است که فرض قانونی، بر «آماره بودن» تمامی حالت‌های صدور معاینه و تحقیق محل، طبق ماده ۲۲۱ قانون مجازات اسلامی قرار گرفته است. در پژوهش پیش‌رو با هدف اثبات حالتی که دادرسی به «مشاهده مستقیم» موضوع اتهام می‌پردازد، به اثبات فرضیه «دلیل به معنای خاص» بودن آن پرداخته‌ایم و نتیجه گرفته‌ایم که تأثیر شکلی و ماهوی هر یک از معاینه و تحقیق محل بر علم دادرسی، بر خلاف قاعده «طریقت داشتن ادله کیفری»، دارای «موضوعیت» است و در صورت عدم مغایرت با سایر ادله (عرضی بودن)، در «طول» اراده دادرسی و مقدم بر سایر دلایل به معنای عام بوده و بر استدلال خود، بند الف ماده ۳۰۲ ق.آ.د.ک. و معاینه اجساد را شاهد آورده است. مهم‌ترین آثار «دلیل به معنای خاص» دانستن علم حاصله از مشاهده مستقیم نسبت به «آماره» قرار دادن همه موارد صدور معاینه، تقدم دلیل بر آماره و حکم قطعی بودن آن است.

واژگان کلیدی

آماره، دلیل، علم قاضی، مشاهده مستقیم، معاینه.

مقدمه

قانونگذار حقوق کیفری، پس از تصویب قانون‌های شکلی و ماهوی، در سال ۹۲ به بعد، به دنبال محدود و محصور کردن ادله در چارچوب خاصی از جهت موضوعیت آن، برای رسیدن دادرس به اقتناع وجدان بوده و در این راه گام‌های مثبت و سازنده‌ای برداشته است؛ به نحوی که با اختصاص دادن فصل اول از بخش پنجم و در ماده ۱۶۰ ق.م.ا. بدون تعریف خاصی از این بخش به بیان مصادیقی از آن می‌پردازد:

«ادله اثبات جرم عبارت از اقرار، شهادت، قسامه و سوگند در موارد مقرر قانونی و علم قاضی است».

از سوی دیگر، گردآوری دلایل با تجزیه و تحلیل صحنه جرم زیربنای یک پرونده جنایی است و برای کشف حقیقت و رهنمون شدن به اصالت و ماهیت امور، باید دید مدارک جمع‌آوری شده تا چه حد از اعتبار قانونی و علمی برخوردار هستند؛ بنابراین در برخی شاید به تشخیص مرجع تحقیق، معاینه محل نیز ضروری باشد و ممکن است اغلب اطلاعاتی که به پلیس قضایی می‌رسد، موجد ظن باشد نه قطع و یقین.

از لحاظ فقهی «حجیت علم دادرس» پس از فراز و نشیب فراوان و بیان نظریات متفاوت در این زمینه، بر این مبنا قرار گرفته است که «اکثر قریب به اتفاق علمای شیعه، اعتبار علم قاضی را در اثبات دعاوی و جرایم پذیرفته‌اند» (خورسندیان، ۱۳۸۲: ۱۲) که در این پژوهش با تأکید بر «حجیت علم قاضی» و «ماهیت علم» آن که با عنوان «راه‌های متعارف» از آن یاد شده است، بنا را بر تأثیرگذاری معاینه و تحقیق محل بر علم دادرس قرار داده‌ایم. به این منظور معاینه و تحقیق محل، هم برای اعضای پلیس قضایی و هم برای دادستان و بازپرس و بالأخره قاضی حکم، واجد اهمیت زیادی است «زیرا اطلاعات به دست آمده از تحقیقات محلی، از جمله امارات قضایی است» (شمس، ۱۳۸۴: ۳۶۷) که بر خلاف معاینه محل از نوع دلیل به معنای خاص، در تحقیق محلی قاضی هیچ‌گاه به مشاهده مستقیم موضوع دعوا نمی‌پردازد، بلکه به طور غیرمستقیم، شاید نتایج و قراین حاصل از آن، با استفاده از استنتاج و غلبه، سبب اقتناع ایشان شود.

با توجه به مطالب فوق، در این مقاله، به بررسی مجهولات زیر می‌پردازیم:

شرایط قابلیت اثبات مستقیم یا غیرمستقیم دعوا از طریق معاینه و تحقیق محل چگونه است؟ معیار تمییز اماره از دلیل به معنای خاص، چیست؟ نتایج حاصل از معاینه و تحقیق محلی، در زمره امارات است یا دلایل به معنای خاص؟ اصولاً ماهیت ادله مذکور چیست؟ منظور از علم قاضی در قانون مجازات اسلامی ۹۲، علم شخصی است یا حصولی؟ علم قاضی در طول ادله دیگر قرار می‌گیرد یا رابطه‌ای عرضی با سایر ادله دارد؟ نقش تحقیق و معاینه محل، در اِقناع وجدان قاضی، به‌عنوان یکی از ادله اثبات دعوی چگونه است؟ آیا دلیل جداگانه‌ای محسوب می‌شود؟ قطعاً اینکه ادله مذکور اماره دانسته شود یا دلیل به معنای خاص، واجد آثار عملی فراوانی خواهد بود که از آن جمله، می‌توان به ارزش اثباتی بیشتر دلایل به معنای خاص نسبت به امارات و تقدم دلیل بر اماره اشاره کرد.

لذا مطالب در دو مبحث کلی مطرح خواهد شد: در مبحث اول، به «تبیین و شناخت مفاهیم مرتبط با موضوع» و در مبحث دوم، به بررسی و شناخت تأثیر هر یک از معاینه و تحقیق محل با توجه به «ماهیت» و «شکل» هر یک از آنها بر علم دادرس در قالب‌های «طولی یا عرضی»، «طریقی یا موضوعی» و «اماره یا دلیل به معنای خاص» بودن، پرداخته می‌شود.

تبیین مفهوم فقهی و حقوقی اصطلاحات

معاینه و تحقیق محل

- تعریف لغوی و اصطلاحی

ادله در لغت «جمع دلیل به معنای حجت‌ها و راهنماها» است (معین، ۱۳۸۰: ۶۵). به عبارتی، ادله اثبات در دعاوی به‌ویژه در دعاوی کیفری، جایگاه و اهمیت خاصی دارند، به‌نحوی که «مجموعه مقررات نوشته‌شده یا عرفی می‌باشند؛ که در مقام اثبات امور (اعم از دعاوی و سایر موارد مثل امور حسبی) در مراجع قضایی به‌کار می‌رود، مانند اقرار، شهادت، قسم، امارات، سند و...» (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۶: ۲۳).

همچنین برآوردهای منطقی از محل وقوع جرم نیز باید انجام گیرد، به‌عنوان مثال در صورتی که جرم در مکان عمومی یا ساختمان خصوصی اتفاق افتاده باشد، برآورد منطقی جنایت شاید شامل اجزای بسیاری شود با این دلیل که مجرم شاید پس از انجام دادن جرم، قبل از آن در این مکان‌ها حضور داشته و شواهد ارزشمندی به‌جای گذاشته باشد؛ بنابراین معاینه محل مکان‌ها و زمان‌های آن اهمیت می‌یابد.

در لغتنامه دهخدا، معاینه در معنای «به چشم دیدن، بررسی و دقت کردن طیب در وضع بیمار برای تشخیص بیماری او» (دهخدا، ۱۳۴۱: ۶۲۲) یا در لغتنامه معین، نیز معنایی با همین مضمون، «با چشم دیدن، بررسی و دقت کردن در وضع مریض» (معین، ۱۳۸۰: ۸۵) بیان شده است. در لسان العرب، به نقل از ابن منظور، واژه معاینه در معنای «عین و دیدن» آمده است و مشاهده مبتنی بر دقت و وسواس که البته، دور از معنای فارسی آن نیست. «زعم أبو الخطَّابِ مُوَأْمِئُهُ مُعَايِنَةٌ» (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۶۱۴) در مجمع البحرین و در زیرمجموع واژه عین، به معنای «مشاهده کردن، با چشم خود او را دید، دیدن» آمده است (طریحی، ۱۴۰۸: ۲۹۵). معاینه «عین - اسم مصدر عاین (عمل) دیدن، مشاهده، رؤیت» آورده‌اند (قیم، ۱۳۸۴: ۱۰۱۱). درباره واژه تحقیق نیز باید گفت؛ به معنای «رسیدگی و واری کردن است و سخن محقق یعنی سخن درست و استوار» (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۲۵۸). در ادبیات فارسی نیز، در همین معنای «حقیقت کردن، واقعیت دادن، استنطاق و بازجویی» آمده است (معین، ۱۳۸۰: ۴۸۱؛ دهخدا، ۱۳۴۱: ۵۱۲).

البته محل که وصف معاینه و تحقق است، به معنای «بخشی از فضا که در آن کسی یا چیزی قرار می‌گیرد یا کاری انجام می‌شود یا به‌معنای جا و مکان» دیده می‌شود (انوری، ۱۳۸۳: ۶۷۶۵).

در کتاب فرهنگ اسلامی، اصطلاح معاینه، یعنی دیدن و مشاهده کردن و معاینات را بر سه گونه تقسیم می‌کند: «یکی معاینه ابصار و دیگری معاینه عین القلوب که علم یقینی باشد و معاینه به شواهد دانش باشد و سومین معاینه روح که معاینه عین حق باشد» (سجادی، ۱۳۷۳: ۱۴۸۰).

در فقه امامیه نیز معتقدند که برای مطلع شدن از حالت‌های شخص مجبور که حجر او به پایان رسیده یا کماکان باقی است، به اختبار و آزمایش متوسل می‌شوند که یکی از آزمایش‌ها از طریق تحقیق، بررسی و معاینه رفتار و اعمال او صورت می‌گیرد (رک: شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۲: ۴۰۰؛ نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۶: ۱۸ و ۱۹).

در حقوق ایران، اصطلاح «معاینه و تحقیق»، در قانون‌های مختلفی به کار رفته است. از جمله در قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ که فصلی مفصل و مستقل به این امر پرداخته‌اند. به‌نحوی که در ماده ۲۵۵ قانون آیین دادرسی مدنی: «اطلاعات حاصل از تحقیق و معاینه محل را از امارات قضایی محسوب می‌کند که ممکن است موجب علم یا اطمینان قاضی دادگاه یا مؤثر در آن باشد». در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲، در زیر فصل پنجم، با عنوان معاینه محل، تحقیق محلی، بازرسی و کارشناسی و در مواد، ۱۲۳ تا ۱۶۷، به بررسی ضوابط و قواعد حاکم بر معاینه و تحقیق محل می‌پردازد. از نظر دکتربین حقوقی «معاینه محل، در لغت به معنای مشاهده جا و مکانی توسط یک یا گروهی از اشخاص یا ملاحظه صحنه‌ای است که ممکن است در رابطه با هر چیزی باشد» (خالقی، ۱۳۸۸: ۱۸۰) و از دید اصطلاحی، معاینه محل وقوع جرم، حضور فرد یا گروهی، از مراجع قضایی اداری در محل وقوع جرم، یا مورد دعوی و اختلاف و ملاحظه صحنه و آثار به‌جا مانده از جرم که معمولاً در محل وقوع جرم باقی مانده است که از بررسی آن می‌توان چگونگی ارتکاب عمل مجرمانه را بررسی کرد، تعریف شده است. بنابراین، در معاینه محل جرم بدیهی است باید جرم وقوع یافته باشد و باید از طریق ضابطان دادگستری، ابتدا در مورد وقوع یا عدم وقوع، جرم اطلاعات لازم به‌دست آید. قانونگذار در حقوق کیفری ایران «ارائه تعریفی از معاینه محل وقوع جرم نداده و سکوت اختیار کرده است» (علوی، ۱۳۹۱: ۷)؛ بنابراین منظور از معاینه محل، ملاحظه صحنه وقوع جرم و آثار به‌جای مانده از آن در محل ارتکاب است.

– شرایط صدور قرار معاینه و تحقیق محل در امور کیفری

آنچه مشخص است، برای اثبات مستقیم یا غیرمستقیم دعوی از طریق معاینه محلی، جمع سه شرط ضروری است. اولین شرطی که مورد توجه قرار دارد؛ موضوع مورد معاینه، در

محل «قابل حس و مشاهده» باشد؛ بنابراین اموری را که قابل درک با حواس نباشد، نمی‌توان از طریق معاینه محل اثبات کرد؛

در مورد شرط دوم، این نکته جای اشاره دارد که امر مورد معاینه، باید در لحظه معاینه و در اصطلاح «هم‌اکنون» رخ داده باشد. به عبارتی، قابل مشاهده یا درک با سایر حواس باشد؛ بنابراین چیزی را که در گذشته قابل رؤیت و درک بوده است، ولی اکنون قابل مشاهده نیست، به دلیل عدم امکان معاینه فعلی، نمی‌توان از طریق معاینه محل اثبات کرد؛

درباره شرط سوم، بیان این نکته ضروری است که موضوع مورد معاینه، از جمله امور ارجاعی به امر کارشناسی نباشد و به عبارتی از امور تخصصی و فنی نباشند و قابل مشاهده یا درک با سایر حواس باشد. در غیر این صورت موضوع باید به کارشناس ارجاع داده شود.

– موارد سه‌گانه صدور قرار معاینه و تحقیق محل

طبق ماده ۱۲۳ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲، موارد صدور قرار معاینه و تحقیق محلی، مبتنی به درخواست متهم یا شاکی یا ضرورت معاینه محل است تا بازپرس اقدام به تحقیقات محلی یا معاینه محل کند که البته در این ماده، اصطلاح «کشف واقع و روشن شدن موضوع»، به این نکته اشاره می‌کند که اصولاً، قرار معاینه و تحقیق محلی، در سه حالت صادر می‌شود: حالت اول در موردی صادر می‌شود که دلایلی به دادگاه ارائه می‌شود که فهم و برداشت صحیح از آنها، به معاینه محل نیاز دارد. بر فرض مثال آنچه در بند اخیر ماده ۱۲۳ قانون آیین دادرسی کیفری به آن اشاره شده است: «هرگاه برای کشف واقع و روشن شدن موضوع، تحقیق محلی یا معاینه محل ضرورت یابد و یا متهم یا شاکی درخواست نمایند، بازپرس اقدام به تحقیقات محلی یا معاینه محل می‌کند»؛

در حالت دوم، قرار معاینه و تحقیق محلی، در جایی صادر می‌شود که دادگاه به امید یافتن اوضاع و احوال و قراینی در خصوص موضوع دعوی، اقدام به صدور قرار معاینه محل می‌کند. «صدور چنین قراری در صورتی مجاز است که احتمال دستیابی به قراین معقول و متعارف و همچنین قراین مذکور مؤثر در دعوا باشد. لذا از آن نباید بی‌مورد و به قصد تأخیر در تحقیقات استفاده نمود» (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۱۳۹). برای مثال آنچه در ماده ۱۲۳ ق.م.ا. آمده است: «هنگام

تحقیق محلی و معاینه محل، تمام آثار و نشانه‌های مشهود و مکشوف که به‌نحوی در قضیه مؤثر است» بازپرس را قانع می‌کند که برای روشن شدن و احتمال دستیابی به قراین معقول و متعارف و همچنین قراین مذکور مؤثر در دعوا نسبت به صدور معاینه اِقناع کند؛

حالت سوم، موقعیتی است که بازپرس، شخصاً برای مشاهده مستقیم موضوع و معاینه فیزیکی، نسبت به صدور قرار اقدام می‌کند. در این حالت دادرس مستقیماً، موضوع دعوی را معاینه می‌کند و به همین جهت، این نوع از معاینه محل، تأثیر فراوانی در اِقناع وجدان بازپرس دارد. برای مثال: جرایمی که قانونگذار در ماده ۱۲۶، قانون آیین دادرسی کیفری آورده و حضور بازپرس در محل ارتکاب جرم را الزامی دانسته است: «... اما در جرایم موضوع بند (الف) ماده (۳۰۲) این قانون و همچنین هنگام معاینه اجساد، مکلف است شخصاً و در اسرع وقت حضور یابد» یا موارد و مصادیق مواد ۱۲۹ و ۱۳۵ قانون آیین دادرسی کیفری که قانونگذار به آن اشاره کرده است: ... مواردی از قبیل مایعات ریخته‌شده و انتقال‌ناپذیر از محل باشد.

پس به‌صورت کلی، برای صدور قرار معاینه و تحقیق محلی، وجود این سه حالت به‌صورت هم‌زمان و جمعی، ضروری و حتمی خواهد بود؛ یعنی به‌عبارتی، سه شرط «هم‌اکنون»، «قابل حس و مشاهده» و از «امور تخصصی و فنی نبودن»، در حالت‌های سه‌گانه صدور قرار معاینه و تحقیق محلی ضروری و حتمی است.

علم قاضی

در ابتدای این مبحث، هدف نگارنده از بحث پیرامون «علم قاضی»، شناخت ماهیت علم قاضی است و اینکه ملاک با کدام علم برای معاینه و تحقیق محل است علم شخصی یا حصولی؟ و البته به‌عنوان مقدمه در شناخت بحث پیرامون علم قاضی، ضروری خواهد بود که مفاهیم حول موضوع پژوهش بررسی شوند. پس در این قسمت به شناخت و بیان اقوال مربوط به علم قاضی پرداخته خواهد شد.

– منظور از علم در این بحث

پیش از بحث پیرامون علم قاضی و میزان اعتبار آن در فقه و حقوق اسلامی، به بررسی علم در

علم قاضی پرداخته می‌شود؛ زیرا آن علمی مورد ملاک است که «نابودکننده شک و نقیض آن» (طریحی، ۱۴۰۸: ۵۸۰) و «فراهم‌آورنده آرامش و پایدارکننده حکم و تصدیق آن» (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴: ۸۹۲) باشد. «در میان فقها، به جز ابن جنید معروف شده است: امام معصوم (ع) می‌تواند بر طبق علم شخصی خود حکم کند، لکن درباره قاضی غیر معصوم، بین فقیهان اختلاف نظر وجود دارد، شماری از آنان که شاید مشهور نیز باشند (از جمله سید مرتضی در انتصار) بر این عقیده‌اند که قاضی در همه جرایم اعم از حقایق چون زنا و سرقت و حقایق الناس چون قصاص و قذف می‌تواند به علم خود عمل کند» (هاشمی، ۱۳۷۵: ۱۵) و از طرف دیگر، بعضی حقوقدانان، نظر غالب در حقوق موضوعه درباره علم قاضی را، فقط برای ارزیابی دلایل و استنتاج از آنچه به دادگاه ارائه شده را ملاک خود قرار می‌دهند و قاضی نمی‌تواند برای اثبات دعوا یا انکار آن، به علم خود استناد کند، به عبارتی، «استناد به علم، با اصل بی‌طرفی قاضی مخالف است» (خورسندیان، ۱۳۸۳: ۶۰).

این‌گونه استدلال در رابطه با مسائل حقوقی مورد تأیید و تأکید قرار دارد؛ زیرا فرض در ادله اثبات در امور حقوقی، «موضوعیت داشتن» آنهاست و دادرس نمی‌تواند ورای ادله ارائه شده توسط طرفین دعوی حکم دهد و مجبور است با توجه به اصول و امارات، به درک ظاهری حکم برسد؛ اما در امور کیفری، با توجه اصل برائت، اصل آزادی ارزیابی ادله و از همه مهم‌تر «تفسیر مضیق به نفع متهم»، دادرس می‌تواند ورای ادله موجود و صرفاً مبتنی بر علم عادی حاصله از ادله، قراین و امارات، به «اقناع وجدان» برسد. همین رویه در ماده ۱۶۲ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ مورد تأیید و تأکید قرار گرفته است: «هرگاه ادله‌ای که موضوعیت دارد، فاقد شرایط شرعی و قانونی لازم باشد ... مشروط بر اینکه همراه با قراین و امارات دیگر، موجب علم قاضی شود». متن ماده بیانگر این مطلب است که حتی درباره ادله‌ای که موضوعیت دارند و فاقد شرایط شرعی و قانونی هستند، تعیین تکلیف آنها را به اقناع وجدان علم قاضی منوط کرده است.

– نقش اثباتی علم قاضی در حقوق کیفری ایران

سیاست جنایی حاکم بر حقوق کیفری ایران، خصوصاً با تغییر و تحولاتی که پس از سال

۱۳۹۲ پذیرفته، بر این رویه تکیه کرده که علم و اقناع وجدان قاضی، در طول سایر ادله قرار داده شده و معیار اثبات دعاوی کیفری تلقی شده است. به همین دلیل قانونگذار، برای اولین بار به مسئله ادله اثبات در قانون‌های ماهوی! برخلاف رویه نگارش قانون که عرف حاکم بر آن چنین است که بررسی ادله اثبات، در قانون‌های شکلی صورت می‌گیرد، در قانون‌های ماهوی و در فصل پنجم و به صورت جداگانه به آن می‌پردازد و نوآوری جدیدی از رویه قانونگذاری در ایران ایجاد می‌کند و برخلاف رویه قانونگذاری سابق، در ماده ۲۱۱ به تعریف علم قاضی می‌پردازد:

«علم قاضی عبارت از یقین حاصل از مستندات بین در امری است که نزد وی مطرح می‌شود. در مواردی که مستند حکم، علم قاضی است، وی موظف است قراین و امارات بین مستند علم خود را به‌طور صریح در حکم قید کند».

می‌توان تعریف بالا را اولین تعریف در حقوق ایران دانست؛ زیرا در قانون‌های سابق، طبق رویه‌ای که فقه امامیه در پیش گرفته بود و در این زمینه و بدون اینکه به تبیین و تعریف مفهوم علم قاضی بپردازد، به «اقوال و نظریات متعارض» درباره «حجیت علم قاضی» می‌پرداخت و همین رویه تا تدوین قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ ادامه داشت که با توجه به تکرار مکرر بودن مباحث مربوط به حجیت علم قاضی، به تشریح متن تعریفی ماده ۲۱۱ پرداخته می‌شود:

۱. مقصود از یقین حاصل، همان‌گونه که در ادامه مباحث پیش‌رو آورده می‌شود «علم عادی حصولی» شخص دادرس است. به عبارتی؛ دادرس برای صدور حکم محکومیت علیه متهم، به اقناع وجدانی برسد و تنها زمانی مجاز به صدور چنین حکمی است که مستندات بین موجود در پرونده کیفری و ارائه‌شده نزد وی او را «نسبت به مجرمیت متهم اقناع کرده و در وی اطمینان یا به تعبیری سکون نفس ایجاد نمایند» (حیدری، ۱۳۹۳: ۱۰۰)؛

۲. منظور و مقصود از مستندات بین، با توجه سابقه فقهی و لغوی واژه بین که معنای لغوی آن، مبتنی بر دلیل روشن و مطلبی که مطلبی دیگر با آن اثبات می‌شود (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴: ۶۸) بیان شده است که تعریف لغوی آن، چیزی جدای از مفهوم فقهی و

اصطلاحی آن نیست. به قول بعضی فقها، بینه حق را تبیین و آشکار می‌کند «اسمٌ لما یبیین الحق و یظهروه» (زحیلی، ۱۴۰۴: ۵۱۰) که در نهایت در معنای «دلیل و برهان» می‌آید. البته تقابل بینه و علم قاضی موضوع دیگری است که مورد توجه فقها قرار دارد، اما گویا بیشتر آنان علم قاضی را بر بینه مقدم دانسته‌اند. به این ترتیب می‌توان دریافت که منظور از مستندات بینه، مستنداتی است که برای دادرس، «دلیل و برهان» است. به عبارتی، مواردی است که «قابل درج شدن در پرونده کیفری و قابل بررسی توسط مراجع عالی‌تر باشند» (حیدری، ۱۳۹۳: ۹۸)؛

۳. در مواردی که مستند حکم، علم قاضی باشد

با توجه به بند اخیر ماده ۱۶۰ که علم قاضی را به صورت مستقل جزو یکی از ادله شمرده؛ شناخت علم قاضی جزو ادله اثبات، از مهم‌ترین ویژگی‌های نظام حاکم بر سیاست جنایی ایران است. حال منظور از تأکید بر مطلب مذکور این خواهد بود که علم قاضی، مستند حکم بوده و دادرس به اقتناع وجدان رسیده باشد. اگرچه به استناد ماده ۱۶۱ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ «در مواردی که دعوای کیفری با ادله شرعی از قبیل اقرار و شهادت که موضوعیت دارد...» در صورتی که «... علم به خلاف آن داشته باشد» دادرس می‌تواند مستند حکم خود را علم حاصل از پرونده بداند و بر طبق آن حکم صادر کند. بیان این نکته ضروری است که علمی که دادرس از مجموع قراین و امارات به دست می‌آورد، باید «نشأت گرفته از علم حصولی برآمده از دلایل و مدارک و مستندات موجود در پرونده کیفری بوده باشد و بدین ترتیب علم شخصی که با اصول دادرسی منصفانه نیز همگون نباشد، نمی‌تواند ضابطه‌ای برای صدور احکام کیفری باشد» (حیدری، ۱۳۹۳: ۱۰۸).

– معیار و ملاک تحقق علم قاضی در معاینه و تحقیق محل

درباره علم قاضی، با توجه به آنچه در کتب لغت درباره یقین و علم آمده، علم دارای اوصاف و کیفیاتی است که بر اساس آن به انواعی تقسیم می‌شود. یک وصف آن یقین است؛ یعنی به عبارتی «الیقین من صفه العلم و هو سکون الفهم مع ثبات الحکم» (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴: ۸۹۲). به عبارتی یقین که در واقع علم در اعلا درجه برخوردار از سکونت نفسانی یا همان

اطمینان است، دارای ویژگی‌هایی چون «نابودکننده شک و نقیض آن» (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۵۸۰) «پایدارکننده حکم و تصدیق آن» (طریحی، ۱۴۰۸: ۸۹۲) است.

پس می‌توان گفت، علم و یقین دو مفهوم مترادفند، با این توضیح که یقین وصف علم است. «إن الیقین هو العلم المتصف بالثبوت و الاطمینان» (مصطفوی، ۱۳۶۸: ۲۶۴). یقین، علمی است ثابت در نفس به گونه‌ای که شک‌پذیر نیست و در آن سکونت نفسانی و آرامش وجود دارد و می‌توان نتیجه گرفت: «الیقین اسم العلم کان فی اول الأمر اعتقاداً ضعيفاً ثم اجتمعت الدلائل فتأكد الاعتقاد و صار علماً» (سمیح، بی‌تا: ۸۷۷) که با اجتماع دلایل و تعاقب امارات، یقین که نوعی علم و اعلائی آن است، به وجود می‌آید. پس به صورت کلی، علم به معنای یقین و اطمینان است که آن را «علم عادی» هم نامیده‌اند (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۶: ۵۶۳). همان‌گونه که اشاره شد یقین را وصف علم دانستیم. منظور و مقصود از علم قاضی، علم یقینی خواهد بود. ولی نگارنده پس از تفحص و جست‌وجوی فراوان در منابع فقهی و حقوقی، قائل به اختلاف در این زمینه شده است. به این صورت که با چالش این نکته روبه‌رو هستیم که مقصد و مقصود از علم قاضی در کلام فقها و در منظر قانونگذاران قانون‌های کیفری، علم یقینی یا علم عادی بوده است؟ زیرا در دیدگاه قائلان به علم یقینی، از جمله، نایینی در فوائداصول، علم قاضی را، علم عادی می‌دانند که نوعی از ظنون است. به عبارتی اصل بر این است که علم عادی اعتبار ندارد، مگر نص خاص به آن اعتبار دهد. «هیچ ظنی اعتبار ندارد، مگر آنکه شرع به آن اعتبار داده باشد؛ و درباره یکایک آنها نص خاص وارد شده است» (نایینی، ۱۴۰۹: ۱۱۹ - ۱۲۶). از سوی دیگر، معتقدان به علم عادی که کفایت علم قاضی در اقناع وجدان جهت صدور حکم را «هرگونه علم عادی معتبر» می‌دانند. بر فرض آنچه نراقی در عوائد مقرر می‌دارد: «علمی که در امور شرعی بدون احتیاج به دلیل و برهان دارای حجیت است، همین علم عادی است و ...» (نراقی، ۱۱۴۷: ۴۳۵).

همان‌گونه که گفته شد علم و یقین دو مفهوم مترادفند. با این توضیح؛ یقین، وصف علم است و در آن، سکونت نفسانی و آرامش وجود دارد. همین تعبیر را شیخ طوسی از علم عادی بیان می‌کند: «العلم ماقتضی سکون النفس» (شیخ طوسی، بی‌تا: ۳۴۶) که بعضی از بزرگان

حقوق «روح مشترک ادله اثبات دعوی را، علم عادی می‌داند که نام اطمینان هم به خود می‌گیرد» (جعفری لنگرودی، ۱۳۶۷: ۴۴). به عبارتی علم قاضی، مترادف با یقین، اطمینان و علم عادی عرفی است. البته بیان این نکته ضروری خواهد بود که آنچه در روش اقناع وجدان قاضی ملاک عمل خواهد بود، کافی بودن شرایط صحت و اعتبار دلیل ابرازشده و بررسی آن و حصول اطمینان از این نظر است؛ وگرنه رسیدن به آنچه به آن در اصطلاح علم منطق، «قطع و یقین» (آخوند خراسانی، ۱۳۸۸: ۴۱۴؛ ولایی، ۱۳۸۷: ۲۰۱) می‌گویند، مد نظر نیست. به همین دلیل است که قانونگذار در ماده ۱۶۱ ق.ا.م.ا، ۱۳۹۲، در کنار شرایطی که برای صحت و اعتبار هر دلیل تعیین شده، مقرر داشته است: «در مواردی که دعوی کیفری با ادله شرعی از قبیل اقرار و شهادت که موضوعیت دارد، اثبات می‌شود، قاضی به استناد آنها رأی صادر می‌کند...» به نحوی که در ادامه برای کامل کردن شرایط ارزیابی دلایلی از طریق «اقناع وجدان قاضی» قانونگذار می‌افزاید: «... مگر اینکه علم بر خلاف آن داشته باشد» و برای این مسئله نیز در ماده ۱۶۲ بیان می‌کند: «هرگاه ادله‌ای که موضوعیت دارد، فاقد شرایط شرعی و قانونی لازم باشد، می‌تواند به عنوان اماره قضایی مورد استناد قرار گیرد، مشروط بر اینکه همراه با قراین و امارات دیگر، موجب علم قاضی شود». در نتیجه، اگر علمی که از این امور استنباط می‌شود، نوعاً نتواند موجب یقین انسان باشد، مستند صدور حکم هم قرار نمی‌گیرد. به همین خاطر تبصره ماده ۲۱۱ ق.ا.م.ا، ۱۳۹۲ مقرر می‌کند: «مواردی از قبیل نظریه کارشناس، معاینه محل، تحقیقات محلی، اظهارات مطلع، گزارش ضابطان و سایر قراین و امارات که نوعاً علم‌آور باشند، می‌تواند مستند علم قاضی قرار گیرد. در هر حال، مجرد علم استنباطی که نوعاً موجب یقین قاضی نمی‌شود، نمی‌تواند ملاک صدور حکم باشد».

نگارنده در بیان نتیجه، مقصد و مقصود فقها و حقوقدانان را بر این مبنای عقلایی قرار می‌دهد که علم قاضی را باید در فضای آرامش خاطر و قناعت وجدانی دانست؛ زیرا به قول یکی از مؤلفان حقوق «بنای عقلا بر این شکل می‌گیرد که حل مجهولات قضایی، بیش از آن ضرورت دارد که کسی حصول عقلی و مطلق یقینی را ضروری بداند. پس مقصود از حجت علم قاضی، حجت علم عادی و عرفی است» (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۰: ۳۵).

حال که حجیت علم قاضی را بر مبنای «علم عادی متعارف» دانستیم. سؤالی مطرح می‌شود که سرچشمه و منبع این علم عادی و عرفی که اطمینان و آرامش به قاضی داده، از چه طریقی حاصل شده است؟ به عبارتی علم وی حصولی یا شخصی محسوب می‌شود؟ و در نهایت اینکه علمی که دادرسی از «معاینه و تحقیق» به دست می‌آورد، علم حصولی محسوب می‌شود یا شخصی؟ در ابتدای امر باید تعریف مختصری از هر دو علم داشته باشیم تا بتوانیم به معیار و ملاکی در این زمینه برسیم. ابتدا باید به این نکته اشاره کرد که در کل «علم و اطمینان قاضی، از دو طریق حاصل می‌شود که یا از طریق مشاهدات شخصی و عینی است؛ به عبارتی، علم و دانستی که از طریق شنیدن، دیدن و ... حاصل می‌شود که به این نوع علم قاضی، علم ناشی از حضور قاضی گویند» (هاشمی شاهرودی، ۱۳۷۶: ۸) یا از محتویات پرونده برای او علم حاصل شده باشد؛ به عبارتی، «دانش و علمی که نشأت گرفته از ادله ابرازی، بررسی پرونده و تحقیق از اصحاب دعوا محقق می‌شود. به این نوع علم اصطلاحاً علم حصولی می‌گویند» (سنهوری، ۱۹۷۵: ۲۰). درباره تأثیر معاینه محل، همان‌طور که قبلاً هم اشاره کردیم، موارد سه‌گانه صدور معاینه محل، ملاک و معیار خوبی هستند بر این نظریه که مقصد و مقصود از علم قاضی، هر دو نوع «علم شخصی» و نیز «علم حصولی» بوده است؛ زیرا موارد صدور معاینه محل، اعم از حالتی که قاضی به مشاهده مستقیم صحنه جرم می‌پردازد، به مثال آنچه در معاینات اجساد، یا در جرایم موضوع بند (الف) ماده (۳۰۲) قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ که قانونگذار، حضور دادرسی را در محل ارتکاب جرم الزامی دانسته است؛ در چنین مواردی، قاضی مستقیماً بدون آنکه در این مسیر به استقرا و استنتاج عقلی بپردازد، شاهد صحنه جرم است و علم وی، علم شخصی محسوب می‌شود؛ و چه در حالت‌های دوگانه دیگر که معاینه محل به امید یافتن قراینی برای ادعاهای طرفین، یا برای فهم بهتر موضوع و دلایل ارائه‌شده به دادگاه صورت می‌گیرد که علم حاصله و برآمده از ادله مطروحه در پرونده، علم حصولی است.

شناخت اماره و دلیل به معنای خاص

ابتدای بحث در این گفتار بیان یک نکته ضروری است که دادرسی در امور کیفری برخلاف امور حقوقی، در ارائه دلیل و به تبع اثبات آن، با چالش بیشتری روبه‌رو می‌شود؛ زیرا عمل مجرمانه در گذشته صورت گرفته است و آنچه پیش‌روی وی قرار دارد، به‌ناچار، آثار و

علائیم، قراین و شواهد، امارات و نشانه‌هایی هستند که به مجرم و جرم برمی‌گردند و همه این موارد در محیطی خارج از علم وی صورت گرفته‌اند. بنابراین، دادرسی کیفری، در دست یافتن به حقیقت مطلق و کامل، همیشه با نقص علم روبه‌رو و علم وی «نسبی و محدود» است؛ پس به‌ناچار برای تأیید یا رد «یافته‌ها» باید به امارات، دلایل اعم از عام و خاص توسل جوید تا بتواند «ثبوت‌ها» را به اثبات برساند. با این مقدمه، به بررسی تعریف‌ها و اقوال پیرامون شناخت اماره و دلیل به معنای خاص می‌پردازیم. در بخش دوم این مقاله، به‌صورت خاص، به تأثیرات هر یک از معاینه و تحقیق محل، از طریق اماره و دلیل به معنای خاص، بر علم قاضی می‌پردازیم و تشریح خواهیم کرد که همه موارد صدور معاینه محل، برخلاف فرض قانونی آن که «آماره» محسوب می‌شود، صحیح نیست.

– مفهوم اماره

اماره در لغت به معنای «علامت» است (صفی‌پور، ۱۳۹۸: ۳۷). در اصطلاح، اماره «به چیزی می‌گوییم که خودش نوعی کاشفیت از چیز دیگر را به‌طور ناقص دارا باشد. سپس قانونگذار، آن نقص را کان لم یکن اعلان کرده و آن کاشفیت ظنی را در ردیف کاشفیت قطعی قرار دهد» (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۰: ۹۲۷). تعریف‌های فوق، تعاریفی تکراری و مورد کاوشی مسبوق در میان فقها و مؤلفان حقوقی هستند. با توجه به بحث پیش‌رو و مورد مذاقه و کاوش این پژوهش، هدف، شناخت «آماره کیفری و ارکان» آن است تا بتوانیم با بحث پیش‌رو انطباق واقع‌بینانه‌تری داشته باشیم. پس به‌صورت کلی «اماره کیفری عبارت است از هر دلیل و یا امری اعم از آثار، علائم، شرایط و اوضاع و احوال، کیفیات، مقتضیات، موجبات و شواهد، مدارک و اوراق، وسایل ارتکاب جرم که می‌تواند مربوط به عمل مجرمانه واقع‌شده باشد یا در شخص عامل مشاهده گردد و قاضی کیفری را در اتخاذ تصمیم قضایی متناسب و لازم درباره‌ی عامل، کمک و یاری کند» (نقوی، ۱۳۷۷: ۱۵۶) و برای تشکیل آن «سه رکن مورد نیاز است؛ ۱. امری معلوم، محسوس و مشخص؛ ۲. امری نامعلوم، مبهم و مجهول؛ ۳. رابطه‌ای بین این دو که بر اساس آن، می‌توان امر نامعلوم را کشف کرد» (نقوی، ۱۳۷۷: ۱۵۶) که با توجه منشأ ایجاد آن، به دو دسته اماره قضایی و قانونی تقسیم می‌شود.

از سوی دیگر، به نحوه تشکیل آماره در ذهن دادرس کیفری، از این جهت باید توجه شود که قراین و علائم در جهان خارج، «امر غالبی، نسبت به امر نادر دیگری غلبیت داده است، به نحوی که ذهن در صدد برمی آید که مورد نادر را نادیده بگیرد» (میرشکاری، ۱۳۹۰: ۱۶۳) و این غلبه به علمی منتهی می شود که شخص دادرس، از آماره دریافت می کند. به عبارتی، مرتبه علم حاصل از آماره، «ظن» است به نحوی که «ذهن به طور غیرمستقیم، به واسطه این تقارن و یاری تجربه، به واقع پی می برد» (عمروانی، ۱۳۸۷: ۱۲) و این ظن، «در مرتبه ای میان قطع و شک قرار دارد» (میرشکاری، ۱۳۹۰: ۱۶۴). به این ترتیب آماره، کاشف ظنی از واقع محسوب می شود و دادرس کیفری، حداقل های حکم را که مبتنی بر «ظاهر» است را دریافت می کند که هرگاه حکم واقعی با یقین اثبات شد، حکم ظاهری کنار گذاشته می شود که عقلاً «لایترک الیقین بالظن» (قمی سبزواری، بی تا: ۳۲).

در بالا اشاره کردیم که مبنای غلبه امر غالب بر امر نادر، یا شخص دادرس است که از آن به عنوان «اماره قضایی» یاد می شود یا قانون که به آن «اماره قانونی» می گویند. حول محور موضوع مبحث غنه این پژوهش با اماره قضایی سروکار داریم، زیرا «هر اماره قضایی دارای دو رکن است؛ رکن اول قرینه یا نشانه و اوضاع و احوال خاص همان دعوی می باشد که می توان آنها را رکن مادی اماره قضایی نامید؛ رکن دوم آن نیز، استقرا و استنتاج عقلی ذهن است که رکن معنوی اماره قضایی را تشکیل می دهد» (عمروانی، ۱۳۸۷: ۱۲). این رکن، یعنی استقرا و استنتاج محسوس، اهمیت بسیاری دارد؛ به طوری که مهم ترین وجه تمایز آماره از دلیل معنای خاص، لزوم یا عدم لزوم استنتاج و استدلال عقلی برای رسیدن به نتایج ادله است. امارتی چون یافت شدن آثار و علائم واضح جرم (بند ب ماده ۴۵ ق.آ.د.ک.)، متهم ولگرد باشد و در آن محل نیز سوء شهرت داشته باشد (بند چ ماده ۴۵)، ناظر وقوع جرم بودن شخص اعلام کننده (ماده ۶۵ ق.آ.د.ک.)، حضور متهم یا کشف اسباب، آلات و ادله وقوع جرم در محل وقوع جرم (ماده ۱۳۷ ق.آ.د.ک.) و ... از مهم ترین اماراتی هستند که در حقوق کیفری، ملاک ایجاد «ظن» برای دادرس محسوب می شوند.

– مفهوم دلیل به معنای خاص

از دلیل، به عنوان «بازیگر اصلی مرحله اثبات» یاد می کنند و مهم ترین اثر آن را «کاشفیت»

می‌دانند (میرشکاری، ۱۳۹۰: ۱۴۳) و در فرایند نه‌چندان پیچیده‌ای دلیل را باید در معنای عام و خاص تقسیم کرد. با این اشاره که منظور از معنای دلیل در معنای عام، معنایی است که در ماده ۱۲۵۸ قانون مدنی آمده است. در این ماده بدون تفکیک اماره از دلیل، مصادیق دلیل در معنای عام، اقرار، اسناد کتبی، شهادت، امارات و قسم ذکر شده‌اند که اماره نیز یکی از انواع دلیل به‌شمار می‌آید. در حالی که «دلیل» در معنای خاص، از اماره متمایز بوده و عبارت است از: «از امری که ذهن (اعم از ذهن قاضی یا شخص دیگر) را به‌طور مستقیم به واقع هدایت می‌کند و شخص را به یقین یا ظنی نزدیک به آن (متأخماً به علم) می‌رساند؛ برای مثال اسناد و شهادت شهود جامع‌الشرايط، مستقیماً ذهن را به واقعیت هدایت می‌کند» (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۳۱). به عبارتی، در دلیل به معنای خاص، «طریق استدلال از معلوم به مجهول به‌قدری سریع است که توجه به آن نمی‌شود و اثر اثباتی‌ای که دارد، مستقیم است» (مدنی، ۱۳۸۵: ۳۲۹) و به این سبب نقش دلیل به معنای خاص، ویژه و حساس است، زیرا هدف دادرسی کشف حقیقت است و مسلماً امری مورد توجه و «کشف حقیقت» خواهد بود که در رساندن دادرسی به اقصای که منتهی به کشف حقیقت شود، رساتر باشد و دلیل به معنای خاص، در این زمینه رساتر از سایر ادله در معنای عام است.

– راه‌های شناخت اماره از دلیل به معنای خاص

با توجه به مطالب فوق می‌توان گفت که فرق بین اماره و دلیل به معنای خاص را، باید در همین طریقه استدلال از معلوم به مجهول دانست که در دلیل به معنای خاص، سریع و نامحسوس و دارای اثر مستقیم اثباتی است؛ در صورتی که در اماره، عمل استدلال طوری صورت می‌گیرد که محسوس و مشهود است. رکن اصلی اماره همین عمل استدلال (استنتاج) یعنی استنباط مجهول از معلوم است؛ «بنابراین دلیل به معنای خاص به‌طور مستقیم و بدون نیاز به استنتاج، ذهن را به واقع رهنمون می‌سازد، لیکن در امارات استنتاج نقش محوری دارد» (عمروانی، ۱۳۸۷: ۱۲)؛ و اکنون با توجه به ملاک ارائه‌شده در فوق، به سهولت می‌توان نقش ماهیتی معاینه و تحقیق محلی بر علم قاضی را تعیین کرد که در قسمت دوم این مقاله، به بررسی این ماهیت و نقش آن بر اقناع وجدان قاضی خواهیم پرداخت.

نحوه تأثیر علم حاصل از تحقیق یا معاینه محل، بر اقناع وجدان دادرس

عوامل و پدیده‌های بسیاری وجود دارند که شاید نقش دلیل یا اماره را در ایجاد «قطع» یا «ظن» و حتی «شک» جهت اقناع وجدان دادرس یا تکمیل علم وی داشته باشند. با مذاقه در نحوه تولید هر یک از ظن، شک و قطع در ذهن دادرس، می‌توان با توجه به ماهیت ادله ابرازی و نحوه و شکل تأثیرگذاری هر یک، آنها را در دو قالب تقسیم کرد. بدین جهت، معاینه و تحقیق محل، با توجه به ماهیت و شکل تأثیرگذاری، به دو صورت بر علم قاضی تأثیر خواهند داشت: ۱. از لحاظ ماهیت؛ ۲. از لحاظ شکل که از لحاظ ماهیتی در قالب اماره و دلیل به معنای خاص و از لحاظ شکلی، با توجه به طریقت، موضوعیت یا طولی، عرضی بودن معاینه و تحقیق محل، شاید در اقناع وجدان دادرس نقش ایفا کنند. حال، در بند اول این گفتار، از لحاظ ماهیت معاینه و تحقیق محل و در بند دوم از لحاظ شکلی در قالب‌های طریقت، موضوعیت و طولی، عرضی بودن، به بررسی موضوع پرداخته خواهد شد.

از لحاظ ماهیت معاینه و تحقیق محل

هرچند موضوع دلیل به معنای خاص یا اماره بودن تحقیق یا معاینه محل را می‌توان از جنبه‌های گوناگون فقهی - حقوقی بررسی کرد، واقعیت این است که ادبیات حقوقی، در رابطه با دلیل به معنای خاص بودن معاینه محل، به‌ویژه در جایی که دادرس به مشاهده مستقیم موضوع اتهام می‌پردازد، با ضعف شدید روبه‌روست. هنوز مباحث زیادی از ادبیات غنی موجود در متون فقهی در رابطه با معاینه و تحقیق محل، به زبان حقوقی ارائه نشده است؛ زیرا از جمله مهم‌ترین عواملی که شاید در اقناع وجدان قاضی نقش بسزایی داشته باشند، ماهیت ادله ابرازی است. بر این اساس، در غالب موارد «ادله خاص» نسبت به امارات قضایی اطمینان بیشتری را برای قاضی فراهم می‌آورند. همچنین در «موارد تعارض مرکب، تعدد ادله یکی از طرفین، عامل مؤثری در اقناع وجدان قاضی محسوب می‌گردد» (زراعت؛ متقی اردکانی، ۱۳۹۴: ۷۸).

شایان ذکر است که بعضی از نویسندگان حقوقی، به بررسی ماهیت معاینه و تحقیق محل،

به صورت «جزیی» و آن هم صرفاً در «امور حقوقی» پرداخته‌اند (رک: عمروانی، ۱۳۸۷: ۱۱ - ۱۶) ولی واقعیت این است که پردازش و تحلیل ماهیت معاینه و تحقیق محل در امور کیفری و تطبیق آن با مختصات حاکم بر اصول، مبانی و اهداف حقوق کیفری و نقش آن در شکل‌گیری علم قاضی در امور کیفری، امر بدیع و جدیدی است که به صورت تخصصی و تحلیلی در این قسمت پژوهش تجزیه و تحلیل خواهد شد. با توجه به مطالب فوق و حالت‌ها و شرایط صدور معاینه و تحقیق محل، می‌توان تأثیرات معاینه و تحقیق محل، از باب ماهیتی آنان بیان کرد و این شرایط و موارد صدور را با مبحث اماره، دلیل به معنای خاص و مختصات حاکم بر آن، تطبیق و همخوانی داد.

معاینه و تحقیق محل، با توجه به ماهیت اثباتی آنها، به دو طریق بر علم دادرسی کیفری تأثیر می‌گذارند یا از طریق اماره بودن یا دلیل به معنای خاص که در هر دوی آنها، آثار جداگانه‌ای را باید فرض کرد، زیرا ارزش اثباتی دلیل به معنای خاص، از باب قطعی بودن و محسوس بودن استدلال مورد تأیید و تأکید است. در بخش دوم مقاله به بررسی تأثیر هر یک از معاینه و تحقیق محل، در قالب‌های اماره و دلیل بودن، از لحاظ ماهیت و شکل تأثیرگذاری خواهیم پرداخت.

- در قالب اماره

در ابتدای بحث، بیان این نکته ضروری است که قانونگذار کیفری، همه موارد صدور معاینه و تحقیق محل را جزو امارات محسوب و در این رابطه، تبصره ماده ۲۱۱ ق.م.ا. ۱۳۹۲ به‌عنوان شاهد و مصداق مقرر کرده است: «مواردی از قبیل نظریه کارشناس، معاینه محل، تحقیقات محلی، اظهارات مطلع، گزارش ضابطان و "سایر قراین و امارات" که نوعاً علم‌آور باشند، می‌تواند مستند علم قاضی قرار گیرد». نظر قانونگذار با توجه به موارد سه‌گانه صدور معاینه محل که در مباحث پیشین به آن اشاره شد؛ همچنین تحقیق محل دال بر اماره بودن همه حالت‌های صدور معاینه و تحقیق محل است؛ ولی واقعیت این است که در صورتی می‌توان نظر قانونگذار را منطبق با حالت‌های صدور معاینه محل دانست که صدور معاینه محل در جهت فهم و برداشت صحیح از صحنه جرم (حالت اول) صادر شده است؛ بر فرض مثال آنچه

در بند اخیر ماده ۱۲۳ قانون آیین دادرسی کیفری اشاره شده است: «هرگاه برای کشف واقع و روشن شدن موضوع، تحقیق محلی یا معاینه محل ضرورت یابد و یا متهم یا شاکی درخواست نمایند، بازپرس اقدام به تحقیقات محلی یا معاینه محل می‌کند» یا در حالتی که به امید یافتن قراین و نشانه‌هایی از صحنه جرم (حالت دوم) به مثال آنچه در ماده ۱۲۹ ق.م. اسلامی آمده است: «هنگام تحقیق محلی و معاینه محل، تمام آثار و نشانه‌های مشهود و مکشوف که به نحوی در قضیه مؤثر است». پس در حالت اول و دوم صدور معاینه محل، با توجه به استنتاجی، ظنی‌الدلاله و غیرمستقیم بودن نتایج آن، باید آن را از امارات محسوب کرد. اموری از قبیل اثر انگشت، صدا یا تصویر ضبط شده بر روی یک نوار یا لوح فشرده یا دوربین‌های مداربسته اماکن و محل‌های تحت نظارت، به شرط احراز اصالت و انتساب و ... نقش تعیین‌کننده‌ای در ایجاد ظن در دادرس دارند.

درباره تحقیق محلی، با توجه به اینکه دادرس «خود به مشاهده مستقیم موضوع دعوا نمی‌پردازد، بلکه به‌طور غیرمستقیم ممکن است نتایج و قراین حاصل از آن با استفاده از استنتاج و غلبه، سبب اقناع ایشان گردد» (عمروانی، ۱۳۸۷: ۱۶) باید آنها را اماره قضایی محسوب کرد. به این صورت به‌عنوان «آماره» بر علم دادرس تأثیر می‌گذارند.

– در قالب دلیل به معنای خاص

در مباحث پیشین اشاره شد که گاه دادرس خود شاهد و ناظر مستقیم صحنه جرم و توابع مربوط به آن است. به عبارتی در جایی که معاینه محل برای مشاهده مستقیم موضوع دعوی انجام می‌گیرد و دادرس با چشم یا سایر حواس خود موضوع را مستقیماً درک می‌کند (حالت سوم) و نیازی به استنتاج ندارد و از نتایج حاصل از آن برای وی علم و یقین حاصل می‌شود، باید آن را دلیل به معنای خاص دانست. پس در حالتی که برای مشاهده مستقیم موضوع اتهام است؛ مثلاً در جرایم موضوع بند (الف) ماده (۳۰۲) قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ که قانونگذار، حضور دادرس را در محل ارتکاب جرم الزامی دانسته است یا هنگام «معاینه اجساد»، در چنین مواردی ذهن قاضی مستقیماً بدون آنکه در این مسیر به استقرا و استنتاج عقلی (که وجه ممیز اماره قضایی از دلیل به معنای خاص است) به واقع رهنمون شده است.

از لحاظ اثر شکلی معاینه و تحقیق محل

در مباحث پیشین تقسیم‌بندی تأثیرگذاری هر یک از معاینه و تحقیق محل بر علم قاضی، به دو صورت ماهوی و شکلی صورت گرفت. در همین زمینه تأثیرگذاری از لحاظ شکلی، دارای دو صورت و در قالب مباحث طریقی - موضوعی و طولی - عرضی است که در ادامه و در مباحث پیش‌رو به صورت تخصصی و با توجه به شناخت یکی از حالت‌های معاینه محل، در قالب دلیل به معنای خاص، به تأثیر آن پرداخته خواهد شد. باید اشاره کرد که بعضی از نویسندگان حقوقی به صورت کلی و در قالب بررسی طریقت و موضوعیت ادله اثبات، به بررسی این شکل تأثیرگذاری پرداخته‌اند (رک: حق‌وردیان؛ پورقهرمان، ۱۳۹۶: ۳۷ - ۵۰). عدم بسط و پردازش مطلب در رابطه با معاینه و تحقیق محل و بررسی جزئی در این رابطه، مهم‌ترین ویژگی این دسته از پژوهش‌هاست. پس در این قسمت پژوهش، به صورت تخصصی و ویژه به بررسی این شکل از تأثیرگذاری بر علم قاضی در قالب طریقی - موضوعی پرداخته می‌شود و در ادامه و قسمت دوم همین گفتار، به بررسی نقش طولی - عرضی معاینه و تحقیق محل (که بحث ابداعی و جدیدی است) خواهیم پرداخت.

- طریقت یا موضوعیت معاینه و تحقیق محل

همیشه بحث و جدل بر این مسئله بوده است که ادله اثبات طریقت دارند یا موضوعیت؟ طریقت در علم اصول به معنای طریق و راه بودن قطع و اماره برای کشف واقع و نشان دادن حکم واقعی به مکلف است (مظفر، ۱۳۷۰: ۴۲؛ مشکینی، ۱۳۷۰: ۱۳۸) و منظور از موضوعیت داشتن که در علم اصول مطرح می‌شود، این است که اگر قطع یا ظن در حکم شرعی بیابند و حصول حکم شرعی متوقف بر تحقق آن دو باشد، می‌گویند موضوعیت دارد (مظفر، ۱۳۷۰: ۴۳؛ مشکینی، ۱۳۷۰: ۱۳۹). حال با توجه به تعریف‌های فوق، می‌توان «طریقت داشتن ادله اثبات دعوا» را این‌گونه تعریف کرد: هر یک از ادله اثبات در رسیدن دادرس به اقناع وجدان علم عادی و عرفی، به‌مثابه یک‌راه و یک طریقت هستند؛ و به‌عنوان ابزار و وسیله، نقش خود را در رسیدن به واقع ایفا می‌کنند؛ و منظور از «موضوعیت داشتن ادله اثبات دعوا» که هم ادله

در رسیدن علم قاضی به اِقناع وجدان، دارای محدودیت و محصوریت شرعی و قانونی هستند و هم قاضی در محصوریت ادله قرار دارد. این تعریف‌ها با توجه به مبانی و قواعد حاکم بر حقوق کیفری پذیرفتنی است؛ وگرنه در امور حقوقی، با توجه به عدم شناخت علم قاضی به عنوان یکی از ادله و رعایت اصالت الظهور، ادله مطلقاً موضوعیت دارند و دادرس در امور حقوقی به دنبال کشف حقیقت و واقع نیست و به قول اصولیین، دادرس به دنبال حکم ظاهری مسئله است. به عبارتی، دادرس باید حکم ظاهری که حکم انسان جاهل و شک‌کننده به حکم واقعی است؛ مثل احکامی که انسان به وسیله امارات و اصول عملیه به دست می‌آورد را از ادله ارائه شده در جلسه دادرسی به دست آورد. البته برای طریقیّت یا موضوعیت داشتن ادله اثبات، نظریات متفاوت و متعارضی ارائه شده است که می‌توان دکترین موضوعیت یا طریقیّت داشتن ادله اثبات را با کمی مسامحه، در سه دسته گنجانند: «گروهی معتقد به نظام وجدان علم قاضی به صورت مطلق می‌باشند» (زراعت و حاجی زاده، ۱۳۸۸: ۱۱۷ - ۱۲۲)؛ «دسته دوم، معتقدند در جرایم شرعی، دلایل موضوعیت دارند، ولی در تعزیرات و مجازات بازدارنده، از طریقیّت برخوردارند» (خالقی، ۱۳۸۸: ۴۱۲)؛ «دسته سوم را می‌توان از طرفداران مکتب اِقناع وجدانی دانست، اگرچه این اِقناع فقط باید از مسیر دلایل منصوص به دست آید» (آشوری، ۱۳۸۷، ج ۲: ۲۷۶؛ تدین، ۱۳۹۱: ۳۲۶؛ سمایی؛ شمس ناتری، ۱۳۹۵: ۳۶). اما در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، قانونگذار در دو نص صریح به موضوعیت داشتن ادله شرعی، از قبیل شهادت و اقرار، اشاره می‌کند (مادتین ۱۶۰ و ۱۷۵ ق.م.ا.). چنین موضع‌گیری که قانونگذار درباره ادله شرعی از قبیل شهادت و اقرار شرعی، در حدود، قصاص و دیات و موضوعیت داشتن این دسته از جرایم مجازات داشته، با قواعد حاکم بر آنها سازگاری خاصی دارد؛ زیرا بحث موضوعیت یا طریقیّت داشتن ادله شرعی، اولین بار در کتاب اصولیین مطرح می‌شود (سمایی؛ شمس ناتری، ۱۳۹۵: ۳۴) زیرا اصولیین، در کتب خود درباره طریقیّت داشتن دلیل، دلیل راه، راه و طریقی به سوی واقع می‌دانند و جز این خصوصیتی ندارد (محمدی، ۱۳۸۷: ۱۸). پس ادعای بعضی از نویسندگان که «ادله در تمامی جرایم و مجازات، اعم از حدود، قصاص، دیات و تعزیرات، دارای موضوعیت است» (سمایی؛ شمس ناتری، ۱۳۹۵: ۳۴) پذیرفتنی نیست؛

زیرا در صورتی که بپذیریم، دلیل موضوعیت دارد، یعنی در موضوع حکم، دلیل دخالت دارد و حکم دایر بر مدار آن است و در حکم دخالت می‌کند. پس «موضوعیت داشتن ادله در حقوق کیفری» با توجه به موضوع علم حقوق کیفری که دربرگیرنده مجرمیت یا عدم مجرمیت فرد است، سازگاری ندارد و با مبانی و اصولی همچون اصل برائت و تفسیر مضیق به نفع متهم سازگاری ندارد و دلیل حقوقدانانی که دلیل را در همه جرایم و مجازات موضوعیت می‌دانند، نشأت گرفته از «خلط مبحث ادله در امور مدنی با کیفری» باید دانست؛ به عبارتی؛ «در امور مدنی از آنجا که کسب دلیل برای یکی از طرفین، مطلقاً ممنوع است، علم قاضی به عنوان یکی از ادله دعوا پذیرفته نشده است» (دهقانی منشادی ۱۳۸۴: ۱۰). در ضمن، «محدود کردن اجرای عدالت به تعدادی معدود از ادله برای اثبات جرم، برخلاف مصلحت عمومی و منافع اجتماعی است». (حق وردیان؛ پورقهرمان، ۱۳۹۶: ۱۳). حتی درباره دو نص صریحی که در همین مبحث مطرح کرده‌ایم، قانونگذار صراحتاً در دو ماده، به موضوعیت داشتن ادله شرعی، از قبیل شهادت و اقرار اشاره می‌کند (مادتین ۱۶۰ و ۱۷۵ ق.م.ا). خود قانونگذار، در بند اخیر ماده ۱۶۰ مقرر می‌دارد: «... مگر اینکه علم به خلاف آن داشته باشد». یا در ماده ۲۱۲ ق.م.ا. صراحتاً علم قاضی را از همه ادله برتر می‌داند و در این رابطه، مقرر می‌دارد: «در صورتی که علم قاضی با ادله قانونی دیگر در تعارض باشد، اگر علم، بین باقی بماند، آن ادله برای قاضی معتبر نیست و قاضی با ذکر مستندات علم خود و جهات رد ادله دیگر، رأی صادر می‌کند. چنانچه برای قاضی علم حاصل نشود، ادله قانونی معتبر است و بر اساس آنها رأی صادر می‌شود». حتی استناد به ادله قانونی را در صورتی معتبر می‌داند که برای قاضی، علم حاصل نشود.

حال با توجه به مطالب فوق، به «بحث اصلی پژوهش» پرداخته خواهد شد که آیا تحقیق و معاینه محل، برای شخص قاضی و علم عادی عرفی حاصل از آن، طریقت دارد یا موضوعیت؟ و در اصطلاح، آیا ثبوت را اثبات می‌کند؟ خصوصاً که در مباحث پیشین، یکی از موارد صدور معاینه محل «دلیل به معنای خاص» قرار داده شده است. باید گفت که اقناع وجدان علم دادرس، اعم از این است که (همان‌طور که قبلاً اشاره کردیم) تحقیق محل، جزو آمارات محسوب شود یا در همه موارد صدور قرار معاینه محل، خصوصاً، در

جایی که معاینه محل برای مشاهده مستقیم موضوع دعوی انجام می‌گیرد و دادرس با چشم یا سایر حواس خود موضوع را مستقیماً درک می‌کند و نیازی به استنتاج نیازی ندارد و از نتایج حاصل از آن، برای وی علم و یقین حاصل می‌شود، باید آن را دلیل به معنای خاص دانست و دارای «موضوعیت» است. اگرچه اعتبار و ارزش تمامی ادله، ایجاد اقناع وجدان برای علم قاضی است؛ با توجه به قطعی بودن دلیل به معنای خاص و رجحان آن بر سایر ادله‌ای که خاصیت اماره بودن را دارند، ضروری است که دادرس آنها را بر همه ادله دارای ظن برتری دهد و به عبارتی در اینجا، دلیل به معنای خاص موضوعیت دارد؛ اگرچه، رویه قضایی و قانونی برخلاف آن حکم داده است. بر فرض مثال گروه آیین دادرسی کیفری مقرر داشته است: «در امور کیفری مدارک و دلایل احصاشده و محدود نیست و قاضی تحقیق یا دادرس» دادگاه جزایی در کشف حقیقت و حصول یقین و وصول به حقیقت، می‌تواند از هر امر و نشانه‌ای به‌عنوان دلیل و مدرک استفاده کند و ارزش دلایل هم با تطبیق به اوضاع و احوال خاص هر مورد، بسته به نظر قاضی است؛ چنانکه شاید در موردی، اقرار صریح و مصرائه متهمی را تلقینی و غیرواقعی تلقی کند و برعکس در مورد دیگری، گواهی طفل صغیری را با انطباق بر اوضاع و احوال، کافی بر ثبوت اتهامی تشخیص دهد (نظریه مشورتی ۱۳۴۴/۴/۱، اداره حقوقی دادگستری) این مطلب در تبصره ماده ۲۱۱ ق.م.ا. ۱۳۹۲ نیز تأیید شده است: «... معاینه محل، تحقیقات محلی، اظهارات مطلع، گزارش ضابطان و سایر قراین و امارات که نوعاً علم‌آور باشند، می‌تواند مستند علم قاضی قرار گیرد».

– عرضی یا طولی بودن ادله در اقناع وجدان علم قاضی

دومین تأثیر شکلی علم حاصل از تحقیق یا معاینه محل بر اقناع وجدان دادرس را در تشریح و شناخت عرضی یا طولی بودن ادله در اقناع وجدان علم قاضی باید دانست. مقصود از علل طولی، «عاملی است که در طول یک عامل دیگر قرار می‌گیرد و بر آن اثر می‌گذارد که عامل دوم باعث می‌شود تا اثر عامل اول، به معلول منتقل شود» (مطهری، ۱۳۸۹: ۱۰۷). اما مقصود از علل عرضی، «آن دسته از عواملی است که با مشارکت یکدیگر

و یا در کنار هم قرار گرفتن، پدیده‌ای را به وجود می‌آورند؛ و نقش همه عوامل در پیدایش یک پدیده در یک سطح است» (مطهری، ۱۳۸۹: ۱۰۸). حال با توجه به تعریف‌های فوق، به تطبیق این تعریف‌ها با بحث ادله اثبات می‌پردازیم. منظور از اصل «عرضی بودن ادله اثبات در اقناع وجدان علم قاضی» یعنی که در امور کیفری، همه ادله اعم از شرعی و غیرشرعی در کنار هم و با مشارکت یکدیگر، در حصول علم قاضی نقش یکسان دارند؛ به نحوی که نبود هر یک، منتهی به نقص علم قاضی و عدم اعتبار علم وی است و از سوی دیگر، اصل «طولی بودن ادله اثبات در اقناع وجدان علم قاضی» یعنی ادله اثبات اعم از شرعی و غیرشرعی، با تأثیر بر یکدیگر و در نهایت ایجاد معلولی به نام علم قاضی، در طول اراده شخص دادرس هستند و دادرس منخیر، در استناد به هر یک از ادله، به علم حصولی عادی دست می‌یابد. به عبارتی ادله در «عرضی بودن» دارای موضوعیت هستند و از نظام ادله قانونی پیروی می‌کنند و در این اصل، دادرس با محدودیت در دست‌یازی به ادله روبرو است. می‌توان مفهوم عرضی بودن را با موضوعیت داشتن ادله و نظام قانونی بودن ادله «مشترک معنوی» دانست.

البته مهم‌ترین نقدی که بر این اصل وارد خواهد بود، محدود بودن دادرس در استناد به ادله و محصور بودن وی در جهت رسیدن به اقناع وجدان بوده که این مسئله، برخلاف اصل برائت و تفسیر مضیق به نفع متهم است و از سوی دیگر، نظریه «طولی بودن ادله اثبات در اقناع وجدان علم قاضی» را باید با مفاهیم طریقت داشتن ادله و نظام اقناع وجدان علم قاضی منطبق دانست. ادله در امور کیفری، در طول اراده و هر یک موضوعاً، طریقی و راهی برای رسیدن دادرس به «علم عادی حصولی» است و در این طی و طریقی و توجه به یکی از موارد صدور قرار معاینه محل که دادرس به مشاهده مستقیم می‌پردازد و دلیل به معنای خاص است. این چالش اساسی ایجاد می‌شود که آیا در مورد معاینه محلی که دلیل به معنای خاص است، علم حاصله دادرس در طول اراده وی است یا در عرض؟ «در سایر موارد و همچنین تحقیق محل و توجه به آماره بودن آنها، همگی مقدمه علم قاضی است و فرض تعارض در آنها امکان‌پذیر نیست، چرا که تمام اعتبار و ارزش آنها،

ایجاد اقناع وجدانی برای قاضی است. جای بحثی نمی‌ماند» (دهقانی منشادی، ۱۳۸۴: ۱۰) و «دلیل به معنای خاص» بودن معاینه محل، در جایی که دادرس به مشاهده مستقیم موضوع دعوی می‌پردازد، در سلسله مراتب مقدم بر سایر دلایل به‌ویژه امارات خواهد بود.

باید اشاره کرد که دلیل به معنای خاص بودن یا اماره بودن هر یک از مواردی که منتهی به علم قاضی می‌شود، باید با سایر قراین و ادله جمع شود تا اثر خود را بر علم دادرس بگذارد. پس اگر علم دادرس در معاینه محل، حتی نشأت گرفته از مشاهده مستقیم باشد و شخصاً علم را کسب کرده باشد، باید با سایرین قراین و ادله جمع شود تا اثر خود را بر علم دادرس بگذارد؛ وگرنه صرف علم ناشی از مشاهده مستقیم کفایت نمی‌کند؛ در صورتی که با سایر ادله و قراین همخوانی نداشته باشد.

نتیجه‌گیری

از مجموع مباحث پیرامون «تأثیرات هر یک از معاینه و تحقیق محل بر اقناع وجدان علم دادرس» نتایج زیر حاصل می‌شود:

۱. تأثیرات هر یک از معاینه و تحقیق محل بر علم دادرس، با توجه به «ماهیت و شکل تأثیرگذاری» در دو قالب شکلی و ماهوی تصور و تقسیم کلی می‌شود؛
۲. هر یک از کشفیات معاینه و تحقیق محل، از لحاظ ماهیت آنها در دو قالب بر علم دادرس تأثیر می‌گذارند: یا در قالب اماره یا دلیل به معنای خاص؛
۳. دیدگاه کلی حاکم بر فقه امامیه و حقوق کیفری ایران، مبتنی بر اماره بودن تمامی مراحل صدور معاینه محل است؛ در حالی که در حالتی که دادرس خود شاهد مستقیم صحنه جرم است یا در بند الف ماده ۳۰۲ ق.آ.د.ک. الزام به حضور دارد، یافته‌های وی به دلیل مستقیم و عدم استنتاجی بودن، دلیل به معنای خاص محسوب می‌شود؛
۴. آثار دلیل به معنای خاص بودن حالتی که دادرس به مشاهده مستقیم موضوع می‌پردازد، تقدم و رجحان دلیل بر اماره و قطعی بودن «دلیل به معنای خاص» بر ظنی بودن «اماره» است؛

۵. دومین تأثیری که کشفیات معاینه و تحقیق محل بر علم قاضی دارد، از لحاظ شکلی است که در دو قالب تصورشدنی ست یا از بُعد طریقی - موضوعی یا طولی - عرضی بودن آن؛

۶. برخلاف رویه حاکم که ادله را در امور کیفری دارای طریقت برای اقناع وجدان علم قاضی می‌دانند، نگارنده معتقد است که در باب حالتی که به معاینه محل برای مشاهده مستقیم می‌پردازد و دلیل به معنای خاص و دارای اثر قطعیت و ظن متاخم به‌یقین است، دارای «موضوعیت» خواهد بود و دادرس با توجه به قطعیت و یقینی بودن آن، نمی‌تواند به‌راحتی از آن عبور کند و باید آنها را مقدم بر سایر ادله بداند؛

۷. در دومین شکل تأثیر کشفیات معاینه و تحقیق محل که بحث جدید و بدیعی در حقوق کیفری ایران مورد بحث و جدل قرار گرفت، باید مقرر داشت که با توجه به اصل تقدم علم قاضی بر سایر ادله کیفری، موارد صدور معاینه و تحقیق محل که «اماره» محسوب می‌شوند، به‌عنوان مقدمه علم قاضی محسوب می‌شوند و فرض «تعارض» مطرح نیست و می‌توان گفت در معاینه محل، حتی در موردی که دادرس به مشاهده مستقیم می‌پردازد؛ عملاً معاینه محل مانند سایر موارد صدور قرار معاینه محل، در عرض ادله و قراین و امارات دیگر قرار می‌گیرد تا اقناع وجدان علم قاضی حاصل شود و در طول اراده شخص دادرس قرار می‌گیرد تا دادرس مخیر باشد که به آن استناد کند یا آنها را کنار بگذارد.

کتابنامه

۱. ابن منظور، جمال الدين محمد بن مكرم، ابوالفضل (۱۴۱۴ ق). *لسان العرب*، جلد ۴، چاپ سوم، بيروت: دارالفكر اسلامي.
۲. انوري، حسن (۱۳۸۳). *فرهنگ بزرگ سخن*، جلد ۷، چ دوم، تهران: انتشارات سخن.
۳. آخوند خراساني، محمد كاظم (۱۳۸۸). *كفاية الاصول*، جلد ۲، قم: مركز مديريت حوزه علميه قم.
۴. آشوري، محمد (۱۳۸۴). *آيين دادرسي كيفري*، جلد ۲، تهران: سمت.
۵. تدین، عباس (۱۳۹۱). *تحصيل دليل در آيين دادرسي كيفري*، چ دوم، تهران: بنياد حقوقی میزان.
۶. جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۷۰). *مکتب‌های حقوقی در حقوق اسلام*، تهران: گنج دانش.
۷. _____ (۱۳۶۷). *دائرةالمعارف علوم اسلامي*، تهران: گنج دانش.
۸. _____ (۱۳۷۶). *دانشنامه حقوق*، جلد ۳، چ سوم، تهران: امیرکبیر.
۹. حق‌وردیان، داود؛ پورقهرمان، بابک (۱۳۹۶). *طریقت یا موضوعیت داشتن ادله اثباتی جرم در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ با رویکردی بر فقه، دوره ۱۰، شماره ۳، پاییز: ۳۷ - ۵۰.*
۱۰. حیدری، الهام (۱۳۹۳). *اعتبار علم قاضي در صدور احکام كيفري در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، پژوهشنامه حقوق كيفري، پاییز و زمستان، شماره ۱۰: ۸۹ - ۱۱۰.*
۱۱. خالقی، علی (۱۳۸۸). *آيين دادرسي كيفري*، جلد ۲، چ سوم، تهران: شهر دانش.
۱۲. خورسندیان، محمد علی (۱۳۸۳). *بررسی حجیت علم قاضي در فقه و حقوق ایران*، علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، تابستان ۱۳۸۳، شماره ۴۱: ۱۱ - ۴۲.

۱۳. دغیم، سمیه (بی‌تا). *موسوعه مصطلحات الامام فخرالدین الرازی*، لبنان: مکتبه لبنان ناشرون.
۱۴. دهخدا، علی اکبر (۱۳۴۱). *لغتنامه دهخدا*، جلد ۲۰، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۱۵. دهقانی منشادی، مجید (۱۳۸۴). *علم قاضی و رابطه آن با سایر ادله اثبات دعوا*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه تهران، دانشکده الهیات و معارف اسلامی.
۱۶. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۰۴ ق). *معجم مفردات الفاظ قرآن*، چ دوم، قم، دفتر نشر کتاب.
۱۷. زحیلی، وهبه مصطفی (۱۴۰۴ ق). *الفقه الاسلامی و ادلته*، جلد ۶، بی‌جا، بی‌نا.
۱۸. زراعت، عباس؛ حاجی‌زاده، حمید رضا (۱۳۸۸). *ادله اثبات دعوا*، کاشان: قانونمدار.
۱۹. زراعت، عباس؛ متقی اردکانی، امید (۱۳۹۴). *تعارض ادله اثبات دعاوی کیفری؛ پیامدها و راهکارها*، مطالعات فقه و حقوق اسلامی، پاییز و زمستان، شماره ۱۳: ۶۳ - ۹۴.
۲۰. سجادی، جعفر (۱۳۷۳). *فرهنگ معارف اسلامی*، جلد ۳، تهران: کومش.
۲۱. سمایی، مهدی؛ شمس ناتری، محمد ابراهیم (۱۳۹۵). *اقتضائات موضوعیت داشتن دلایل شرعی در قانون مجازات اسلامی*، حقوق اسلامی، تابستان، شماره ۴۹: ۳۱ - ۵۵.
۲۲. سنهوری، عبدالرزاق (۱۹۷۵). *الوسیط فی شرح القانون المدنی*، قاهره: نشر جامعه.
۲۳. شمس، عبدالله (۱۳۸۴). *آیین دادرسی مدنی*، جلد ۳، تهران: انتشارات دراک.
۲۴. طریحی، فخرالدین (۱۴۰۸ ق). *مجمع البحرین*، جلد ۴، چ سوم، تحقیق سید احمد حسینی، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۲۵. طوسی، محمدبن حسن (بی‌تا). *التبیان فی تفسیر القرآن*، جلد ۴، تحقیق احمد حبیب قصیر العاملی، النجف الاشرف: المطبعة العلمیه.
۲۶. عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی بن احمد (۱۴۱۳ ق). *مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام*، جلد ۱۴، قم: مؤسسه معارفه الإسلامیه.
۲۷. علوی، سید ترمه (۱۳۹۱). *بررسی تطبیقی معاینه محل جرم در ایران و ترکیه*، تهران،

- پایان نامه کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکز.
۲۸. عمروانی، رحمان (۱۳۸۷). بررسی ماهیت کارشناسی، معاينه و تحقیق محلی، دادرسی، آذر و دی، شماره ۷۱: ۱۱ - ۱۵
۲۹. قمی سبزواری، علی بن محمد (بی تا). جامع الخلاف و الوفاق، بی جا: پاسدار اسلام.
۳۰. قیم، عبدالنبی (۱۳۸۴). فرهنگ معاصر فارسی عربی، تهران: فرهنگ معاصر.
۳۱. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۵). اثبات و دلیل اثبات، جلد ۲، تهران: نشر میزان.
۳۲. محمدی، علی (۱۳۸۷). شرح رسائل؛ جلد ۱، چ هفتم، قم: دارالفکر.
۳۳. مدنی، سید جلال الدین (۱۳۸۵). ادلة اثبات دعوا، چ نهم، تهران: پایدار.
۳۴. مشکینی، علی (۱۳۷۴). اصطلاحات اصول، قم: نشر الهادی.
۳۵. مصطفوی، حسن (۱۳۶۸). التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، چ اول، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد.
۳۶. مطهری، مرتضی (۱۳۸۴). آشنایی با قرآن، قم: صدرا.
۳۷. _____ (۱۳۸۹). عدل الهی، انتشارات صدرا.
۳۸. مظفر، محمد رضا (۱۳۷۰). اصول الفقه، جلد ۲، چ چهارم، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
۳۹. معین، محمد (۱۳۸۰). فرهنگ فارسی معین، تهران: سرایش.
۴۰. میرشکاری، عباس (۱۳۹۰). بررسی دلیل از حیث کاشفیت آن، تهران، مجله کانون، اردیبهشت، شماره ۱۱۶: ۱۴۲ - ۱۸۴.
۴۱. نایینی، محمد حسین (۱۴۰۹ ق). فوائد الاصول، جلد ۳، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۴۲. نجفی، محمد حسن (۱۴۰۴ ق). جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، چ هفتم، لبنان: دارالاحیاء التراث العربی.
۴۳. نراقی، احمد بن محمد مهدی (۱۴۱۷ ق). عوائد الاحکام، چ اول، قم: مرکز النشر التابع المکتب الاعلام الاسلامی.

۴۴. نقوی، مهدی (۱۳۷۷). *اماره کیفری*، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان،

تابستان و پاییز، شماره ۱۳ و ۱۴: ۱۵۲ - ۱۷۷.

۴۵. ولایی، عیسی (۱۳۸۷). *فرهنگ تشریحی اصطلاحات اصول*، تهران: نشر نی.

۴۶. هاشمی، سید محمود (۱۳۷۵). *علم قاضی*، قم، فقه اهل بیت، زمستان، شماره ۸: ۱۵ - ۳۵.

۴۷. _____ (۱۳۷۸). *بایسته‌های فقه جزا*، تهران: نشر دادگستر.